روایت‌های «ایرج حسابی» از پدر

سناتوری که ماشین‌حساب نداشت

محمدرضا دستورانی

بسیاری معتقدند عامل اصلی و مسبب همه اغراق‌ها نزد مردم عادی (و در نتیجه مخالفت دانشگاهیان برای اغراق‌ها و تاکید بر بزرگداشت دکتر «حسابی» واقعی) «ایرج حسابی»، فرزند دکتر «محمود حسابی» است. او خاطرات و کمالات بسیاری از پدر نقل می‌کند ولی سند و مدرکی رو نمی‌کند. یکی از ادعای طرفداران دکتر «حسابی» درباره مقام علمی برجسته وی کسب عنوان «مرد علمی جهان در سال ۱۹۹۰» از دانشگاه کمبریج است. منتقدان هم می‌گویند عنوان مرد علمی جهان در سال ۱۹۹۰ که از سوی مرکز بین‌المللی زندگینامه‌ها اعطا شده، بی‌اعتبار است چرا که اعطاکننده آن، موسسه‌ای پولی است و هیچ ربطی هم به دانشگاه کمبریج یا دانشگاه دیگری ندارد، به‌ویژه آنکه افراد دیگر هم می‌توانند با پرداخت مبلغی، نام خود را ثبت و عنوانی برای خود بخرند. اما «ایرج حسابی» از جواب دادن به این انتقاد طفره می‌رود: «این سوال را باید از کسی پرسید که چنان پولی را داشته و به آن موسسه پرداخت کرده تا آقای دکتر حسابی مرد علمی سال ۱۹۹۰ معرفی شود! ما اگر پول داشتیم، بدهی‌ای را که به بانک داریم، بابت منزل پدری دکتر حسابی، پرداخت می‌کردیم. من دیگر نمی‌توانم بروم به آن موسسه بگویم چرا دکتر حسابی را مرد علمی سال ۱۹۹۰ اعلام کردی! و اصلا بعید می‌دانم کسی در ایران بتواند برود به آن نهاد یا هر نهاد دیگری پول کلانی بدهد تا مرد علمی سال اعلام شود. در موزه دکتر حسابی، هیچ اثری از موسسه مد نظر شما نیست. ما در موزه، مدارک تجلیل آکادمی علوم نیویورک، آکادمی علوم فرانسه و قصر علوم پاریس از دکتر حسابی را داریم. همین! درباره آن عنوانی که شما فرمودید و ما در موزه‌مان نداریم، نمی‌دانم چه باید بگویم یا چه دفاعی باید از آن مدرک بکنم!» این در حالی است که وی در صفحه ۲۱۱ کتاب «استاد عشق» نوشته است: «استاد همچنین در ۱۹۹۰ م به عنوان «مرد اول علمی جهان» برگزیده شدند.» در صفحه هشت کتاب «نماهایی از زندگی پروفسور سید محمود حسابی» نوشته است: «ایشان از سوی جامعه علمی جهانی به عنوان «مرد اول علمی جهان»، ۱۹۹۰ م برگزیده شدند.» یکی دیگر از نکات مهمی که فرزند دکتر «حسابی» درباره جایگاه علمی دکتر مطرح کرده است، تعداد زیاد مقاله‌هایی است که وی منتشر کرده و دانشمندان دیگر هم به آن استناد کرده‌اند. از آن طرف منتقدان هم می‌گویند دکتر حسابی مقاله‌ای را برای نشریه‌ای می‌فرستد و داور آن نشریه مقاله را برای چاپ مناسب نمی‌داند؛ زیرا در آن مقاله خطای محاسباتی وجود داشت. فرزند دکتر حسابی در اینجا به جای پذیرش یا رد این ادعا، ماجرای همیشگی فقر دکتر «حسابی» را به میان می‌کشد: «آدم وقتی آن محاسبات را می‌بیند، دلش می‌سوزد که چرا به آقای دکتر یک ماشین حساب نداده بودند تا این محاسبات را راحت‌تر انجام دهد. چرا وقتی یک انتگرال گرفته یک غلط در آن پیدا شده، شش ماه طول کشیده تا آن غلط را اصلاح کند و اصلا چرا این آدم باید ۴۷ سال از عمرش را صرف این محاسبات می‌کرد؟ چرا به داد آقای دکتر نرسیدند و برخلاف همه جای دنیا، در ایران کسی به ایشان کمک نکرد؟» (توجه کنید؛ کسی ماشین‌حساب نداشته و از تهیه آن عاجز و ناتوان بود که سال‌ها استاد دانشگاه، رییس دانشکده، سناتور و خیلی سمت‌های دیگر داشته است!)

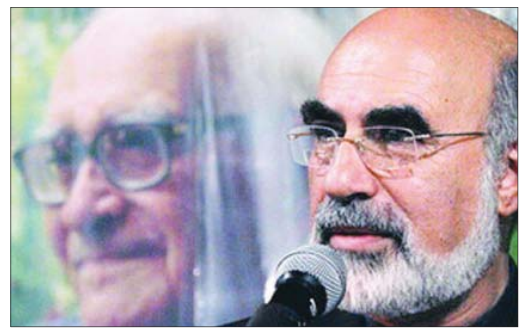

بعد هم نوبت به ماجرای وطن‌دوستی و عشق وطن مطرح می‌شود؛ «آقای دکتر وقتی در خارج از کشور بودند، در طول سه ماه، ۱۶ معادله را حل کردند. در ایران کسی به دکتر حسابی کمک نکرد و ایشان هم ترسیدند کارشان را در آمریکا ادامه دهند. همیشه می‌گفتند می‌ترسیدم کارم به اسم آمریکایی‌ها و سوییسی‌ها تمام شود و خجالت کشیدم که مبادا چنین شود.» یکی دیگر از خاطرات «ایرج حسابی» از پدر، ماجرای سفره هفت‌سین است. «ایرج حسابی» می‌گوید زمانی پدرش به مناسبت نوروز، در منزل سفره هفت‌سین انداخته و بزرگان فیزیک را دعوت و مراسم نوروز ایرانی را به آنها معرفی کرده است و «اینشتین» هم شیفته این مراسم شد و از فرهنگ و تمدن چندهزار ساله ایرانیان تعریف و تمجید کرد. منتقدان هم می‌گویند داستان ساختگی است زیرا هیچ‌گاه «اینشتین»، «بور»، «فرمی»، «دیراک»، «شرودینگر» (میهمانان دکتر «حسابی») همزمان در پرینستون نبودند. «ایرج حسابی» به جای آنکه بپذیرد این داستان ساختگی است یا برای اثبات ادعای خود سند معتبری ارایه دهد یا دست‌کم بگوید ماجرایی اتفاق افتاده اما سندی برای اثباتش ندارد، می‌گوید: «آن هفت‌سین روی میزی چیده شده به اندازه یک وجب در دو وجب. سفره‌ای نبوده! حالا اینها می‌گویند که ما گفته‌ایم آقای دکتر سفره‌ای آنچنانی چیده و آش‌رشته درست کرده و اینشتین را دعوت کرده و ساز می‌زده و گودل هم می‌رقصیده! آخر آدم راجع به یک انسان بزرگ این حرف‌های زشت را که نمی‌زند. کی می‌رقصیده؟ آخر مزخرف گفتن هم اندازه دارد!» به گمان «ایرج حسابی»، همه این شیطنت‌ها زیر سر دکتر «منصوری» است (یعنی همان که بانی بزرگداشت دکتر «حسابی» بود!) حالا چرا دکتر «منصوری» این داستان‌ها را از خودش ساخته و به دکتر «حسابی» نسبت داده؟ چون از پدرش کینه شخصی به دل داشت. به نظر «ایرج حسابی»، «رضا منصوری» می‌خواسته با این داستان‌ها، وجهه دکتر «حسابی» را تخریب کند. البته او برای این کینه‌توزی خیالی دکتر «منصوری» دلیل هم رو می‌کند: «این آقا پیش از عروسی‌اش، به خانه ما آمد و از ما شماره و آدرس نمایندگان مجلس و وزرایی را خواست که با دکتر حسابی آشنایی و رابطه داشتند. آقای دکتر هم به او گفت عروسی یک مراسم خانوادگی است و جای وزیر و وکیل نیست. «بعد از این ماجرا، این آقا دشمن دکتر «حسابی» شد و مدت‌هاست که می‌کوشد ریشه دکتر «حسابی» را بکند. اما دکتر «منصوری» در جواب می‌گوید: «عروسی من در سال ۱۳۷۲ برگزار شد و دکتر حسابی سال ۱۳۷۱ فوت شد. چطور من می‌توانستم یک سال پس از مرگ دکتر حسابی به سراغ او بروم تا آدرس رجل سیاسی را از او بگیرم برای دعوت کردن آنها در مراسم عروسی‌ام؟! این حرف‌های مبتذل، در بهترین حالت، شوخی است.» به گمان «ایرج حسابی»، بدجنسی‌های دکتر «منصوری» تا همین‌جا تمام نمی‌شود. مدت‌ها پیش عکسی از «گودل» و «اینشتین» منتشر شد و طرفداران دکتر «حسابی» ادعا کردند این عکس دکتر «حسابی» و «اینشتین» است اما بعدها که مشخص شد این عکس دکتر «حسابی» نیست و عکس «کورت گودل» است، «ایرج حسابی» مدعی شد همه این ماجراها زیر سر دکتر «منصوری» است: «دکتر حسابی عکسی با آلبرت اینشتین ندارد. این عکس را هم ساخته‌اند تا آبروی دکتر حسابی را ببرند. آقای منصوری یک شب با دوستانش بحث می‌کرده که ما چه کار کنیم تا آبروی دکتر حسابی را ببریم. یکی از دوستان ایشان، که مرا قسم داده اسمش را نگویم، به من گفت این آقا در آن جلسه، عکس کورت گودل را آورد و گفت این عکس را به عنوان عکس دکتر حسابی و اینشتین منتشر می‌کنیم.» «ایرج حسابی» مدعی است پدرش به دکتر «منصوری» لطف داشت. «دکتر حسابی از ریاست انجمن فیزیک استعفا داد و این آقا را جانشین خودش کرد. دکتر حسابی به همه استادان سفارش کردند تا به رضا منصوری رای بدهند تا این آقا رییس انجمن فیزیک ایران شود.» وی برای این توصیه دکتر «حسابی» دلیل هم دارد: «از بس که آمد التماس کرد و تملق گفت. از صبح تا شب در خانه ما بود.» البته باز هم جای شکر دارد، «ایرج حسابی» که همیشه چهره پدر را پاک و منزه نشان می‌داد این بار اعتراف کرد که دکتر «حسابی» اشتباه کرد، اشتباهی بزرگ: «این اشتباه بزرگ دکتر حسابی بود و خودشان هم همیشه می‌گفتند چه اشتباهی کردم که حرف‌های این آدم را پذیرفتم.» و بعد خطاب به دکتر «منصوری» می‌گوید: «چرا وقتی که می‌خواستی در انجمن فیزیک ترقی کنی و نیاز داشتی که دکتر حسابی سفارشت را به فیزیکدان‌های ایران بکند تا رییس انجمن فیزیک شوی، فرش و لوح نقاشی می‌آوردی تعارف می‌کردی؟ در کتابت هم نوشته‌ای اگر دکتر حسابی نبود، فیزیک هم در ایران نبود. بعدا چطور همه چیز وارونه شد و گفتی که دکتر حسابی سناتور بوده و ما نباید یک سناتور را بزرگ کنیم؟» به ادعای «ایرج حسابی»، دکتر «حسابی» با همه سناتورهای دیگر فرق داشت: «آقای دکتر حسابی، تنها سناتوری بودند که با کاپیتولاسیون قبل از سال ۴۲ مخالفت کردند و همین باعث شد ماشین او را در خیابان ولی‌عصر منفجر کنند. نصف تن خواهرم در آن ماجرا سوخت، پیشانی من شکست، بینی مادرم شکست، چهار تا از دنده‌های آقای دکتر خرد شد و ایشان مدت‌ها در بیمارستان بستری شدند. بعد هم آقای دکتر را از مجلس سنا اخراج کردند و ایشان مجبور شد خانه‌اش را بفروشد تا پول ماشین آتش‌گرفته سنا را بدهند.»

پای صحبت‌های دکتر «رضا منصوری» تجلیل‌گر دیروز و منتقد امروزِ اغراق‌ها

با این کارها چهره دکتر «حسابی» را مخدوش کردند

دکتر «رضا منصوری»، استاد دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی شریف، نخستین رییس و از موسسان انجمن فیزیک ایران (در دوره جدید) است. او از بنیانگذاران پژوهشگاه دانش‌های بنیادی و مرکز نشر دانشگاهی و معاون پژوهشی اسبق وزارت علوم است. وی همیشه از دکتر «حسابی» به نیکی یاد کرده است. او می‌گوید: دکتر «حسابی» فیزیک مدرن را به ایران آورد و خدمات ارزنده‌ای کرد. دکتر «حسابی» متخصصی بود که خدمات او به اپتیک ایران بسیار ارزنده است و در زمانی که ما در علم به‌شدت عقب‌افتاده بودیم، شاگردان خوبی پرورد و آزمایشگاه خوبی راه‌اندازی کرد. اینها همه جزو خدمات دکتر «حسابی» است. به همین مناسبت بود که وی به همراه دوستان و همکاران خود در انجمن فیزیک ایران در سال ۱۳۶۵، از دکتر «حسابی» تقدیر کرد. با این همه وی درباره اغراق‌هایی که درباره جایگاه علم دکتر «حسابی» در سطح جهان می‌شود، انتقادهایی دارد و می‌گوید: به‌هرحال، ما دو چیز را از هم تفکیک می‌کنیم، یکی خدمات دکتر «حسابی» به رشته فیزیک و به‌خصوص اپتیک که خدماتی قابل تقدیر است و موضوع دیگر جایگاه علمی دکتر «حسابی» است. به همین دلیل او تاکید می‌کند خدمات دکتر «حسابی» یک چیز است و دانشمند طراز اول بودن ایشان در علم فیزیک در سطح جهان، چیز دیگر. در این مورد دوم، حرف ما این است که نباید شخصیت و موقعیت علمی دکتر «حسابی» را در حد بزرگان علم فیزیک در سطح دنیا بالا برد. این کار بسیار اشتباهی است و لطمه سنگینی به شخصیت ایشان (که یکی از خادمان این کشور بودند) زده است که متاسفانه، بعضی از اعضای خانواده دکتر «حسابی»، نقشی بسیار اساسی در این زمینه داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین بحث‌ها درباره دکتر «حسابی» این ادعاست که ایشان نظریه پیشرفته و دشوارفهمی درباره ماده داشتند، اما دکتر «منصوری» با قاطعیت این ادعا را رد می‌کند و می‌گوید: «دکتر حسابی هیچ نظریه‌ای در علم فیزیک نداشت و اصلا خود او هم تا آخرین روزهای زندگی‌اش (که ما با او مرتبا در تماس بودیم)، در این باره هیچ ادعایی نداشت. این چیزی که به عنوان «نظریه دکتر حسابی درباره ماده» مطرح شده است، ادعای پسر اوست. نکته دیگر آنکه در مقاله‌ای که مرتبط با یکی از محاسبات دکتر «حسابی» درباره ماده است، اشتباه محاسباتی وجود داشت و داور مقاله هم مقاله ایشان را رد کرده است. وقتی این مقاله دکتر «حسابی» را با بیش از هزار مقاله‌ای که دانشجویان و استادان فیزیک ما هر سال می‌نویسند، مقایسه کنیم، می‌بینیم که این مقاله اهمیت ویژه‌ای نداشته است. بنابراین آقای دکتر «حسابی» در هیچ زمینه علمی، نظریه‌ای نداشته‌اند. ایشان فقط در زمینه اپتیک، تحقیقات صورت‌گرفته در دنیا را نسبتا خوب درک کرده بودند و به دانشجویانشان در دانشگاه تهران منتقل کردند که خود این کار، بسیار ارزشمند است.» بزرگنمایی‌های صورت‌گرفته درباره دکتر «حسابی» یکی دیگر از انتقادهای دکتر «منصوری» است. وی برای مثال به ماجرای ملاقات دکتر «حسابی» با «اینشتین»، اینکه «اینشتین» را به منزلش دعوت می‌کند و درباره نوروز، سیب و ماهی‌ها برای «اینشتین» حرف می‌زند و نیز حضور بزرگان دیگری مثل «شرودینگر» در منزل دکتر «حسابی» اشاره می‌کند و می‌گوید: «همه اینها غلوهایی است که دروغ بودن آنها به لحاظ تاریخی اثبات شده است. من همان زمان که در مطبوعات ایران اعلام شد دکتر «حسابی» مرد علمی سال ۱۹۹۰ در رشته فیزیک شده است، مقاله‌ای در این باره نوشتم و گفتم که با این حرف‌های دروغ، وجهه دکتر «حسابی» را مخدوش نکنید.» وی درباره انگیزه این اغراق‌ها و نیز دلایل مقابله خود با این بزرگنمایی‌ها می‌گوید: «این پدیده ممکن است چند انگیزه داشته باشد. یکی سوءاستفاده شخصی است. انگیزه دوم می‌تواند این باشد که پسری می‌خواهد پدرش را بزرگ کند. اینکه فرزندی بخواهد پدرش را محترم‌تر از حد واقعی نشان دهد، اشکالی ندارد. مشکل از جایی آغاز می‌شود که این فرزند بخواهد سوءاستفاده علمی، سیاسی و تجاری کند. سوءاستفاده سیاسی و تجاری به من ربطی ندارد، ولی من حق دارم نسبت به سوءاستفاده علمی هشدار بدهم.»

نظر دکتر «ضیاء موحد»، از دانشجویان دکتر «حسابی» درباره وی

تجلیلی که آلوده شد

«ضیاء موحد» استاد فلسفه و منطق و مدیر گروه منطق انجمن حکمت و فلسفه ایران در دوره‌ای (در مقطع لیسانس) دانشجوی دکتر «حسابی» بود. وی در دانشکده علوم دانشگاه تهران در رشته فیزیک تحصیل کرد. او تا مقطع فوق‌لیسانس، فیزیک خواند و پس از آن به دانشگاه کالج لندن رفت و در رشته فلسفه در مقطع دکترا تحصیل کرد. تز دکترای وی درباره مفهوم اندیشه در آرای فرگه بود. وی از دکتر «حسابی» به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید دکتر «حسابی» مسلما خدمتگزار فرهنگ ایران و انسانی ایران‌دوست بود و به عنوان یک سناتور، از امکاناتش برای پیش بردن علم فیزیک در ایران استفاده کرد. اینها مسجل است و ما از این بابت به دکتر «حسابی» احترام می‌گذاریم. او معتقد است دکتر «حسابی» برخلاف ادعای پسرش، نابغه نبود. وی در این‌باره می‌گوید: «بنده شاگرد دکتر حسابی بودم و دو درس با او داشتم. این نبوغی که ادعا می‌کنند، در دکتر حسابی نبود و هیچ‌کس چنین ادعایی نداشت و اصلا نام دکتر حسابی هم در تاریخ علم فیزیک به عنوان یک دانشمند بزرگ ثبت نشده است. اینکه فرزند دکتر حسابی، پدرش را نابغه جلوه می‌دهد، شاید محصول علاقه پسر به پدر باشد. شاید هم خدای نکرده، با هدف سوءاستفاده از اسم پدرش صورت می‌گیرد.» وی در ادامه می‌افزاید: «متاسفانه حرف‌های فرزند دکتر حسابی درباره پدرش، از اغراق گذشته است؛ یعنی پسر دکتر حسابی حرف‌هایی می‌زند که شنونده حیرت می‌کند. بیان این حرف‌های عجیب و غریب، جز آبروریزی برای دکتر حسابی (که به هر حال ایرانی وطن‌دوست خدمتگزاری بود)، دستاورد دیگری ندارد. این حرف‌ها چهره دکتر حسابی را مخدوش می‌کند و اصلا به نفع دکتر حسابی نیست.» البته وی تاکید می‌کند من همیشه به دکتر «حسابی» به عنوان یک معلم احترام می‌گذاشتم. بزرگ‌ترین خدمتی که دکتر «حسابی» به دانشجویانش کرد، این بود که ما را مجبور کرد کتاب‌های انگلیسی را مطالعه کنیم و همین باعث شد ما با زبان انگلیسی آشنا شویم. با این همه وی با اغراق‌هایی که درباره دکتر «حسابی» می‌شود، موافق نیست و می‌گوید اگر دکتر «حسابی» دانشمند بین‌المللی بزرگی بود، ما باید در مجلات علمی معتبر دنیا، مقالاتی از او می‌دیدیم و فیزیکدان‌های دنیا هم باید به مقالات او ارجاع می‌دادند، اما چنین مقالاتی از دکتر «حسابی» منتشر نشده است. «موحد» درباره جایگاه دکتر «حسابی» می‌گوید: در دوره ما، دکتر «حسابی» سناتور بود و به همین دلیل (و البته به دلیل احترامی که مردم برای او قایل بودند)، در قیاس با سایر استادان، رفت و آمدش به دانشگاه تهران بسیار باشکوه بود، یعنی ماشین شخصی و راننده داشت. در هر صورت، دکتر «حسابی» از نفوذش برای تقویت دانشگاه استفاده می‌کرد. بعد از انقلاب، بچه‌های تندرو خیال می‌کردند سناتورهای زمان شاه، حتما نوکر انگلیس و آمریکا بودند و به همین دلیل، به دکتر «حسابی» خیلی توهین می‌کردند. «رضا منصوری» و چند نفر دیگر نیز برای اینکه این وضع را عوض کنند، تصمیم گرفتند از دکتر «حسابی» تجلیل کنند اما این تجلیل‌ها به دست پسر دکتر «حسابی» آلوده شد؛ یعنی پسر دکتر «حسابی» درباره پدرش چنان اغراق‌هایی کرد که «رضا منصوری» و دیگران درماندند که چه کنند. اما نکته جالب‌تر از همه این است که وی خاطره شیرینی از مرد علمی جهان دارد؛ «در انجمن حکمت و فلسفه، برای من و دکتر اعتماد و چند نفر دیگر، از فلان نهاد، نامه آمده بود که ما شما را به عنوان دانشمند برگزیده ۱۰ سال اخیر انتخاب کرده‌ایم، لطفا به فلان حساب، ۲۰۰ پوند واریز کنید! و بعد گفته بود اگر می‌خواهید دانشمند ۵۰ سال اخیر شناخته شوید، ۵۰۰ یا هزار پوند واریز کنید. (رقم دقیقش را الان به خاطر ندارم.) دکتر «حسابی» را هم با همین بازی‌ها، مرد علمی سال ۱۹۹۰ در رشته فیزیک کردند.»

دیدگاه دکتر «مهدی گلشنی» درباره جایگاه دکتر «حسابی»

غلو در ستایش و نقد غیرمنصفانه

دکتر «مهدی گلشنی» مدیرگروه فلسفه علم و رییس پیشین دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی شریف، یکی از فیزیکدانان برجسته ایران است. دکتر «گلشنی» معتقد است دکتر «حسابی» جنبه‌های فلسفی فیزیک را به خوبی درک کرده بود و نه فقط بنیانگذار علم فیزیک در ایران، بلکه متفکری عمیق بود. به نظر وی، حسن دکتر «حسابی» این بود که خودشان به آزمایشگاه می‌آمدند و درباره جزیی‌ترین مسایل، مثل تغییر جهت پلاریزاسیون نور توسط تیغه پلاریزور، به دانشجویان توضیح می‌دادند؛ با اینکه این کار وظیفه ایشان نبود و آزمایشگاه مدرس داشت. او می‌گوید: «در دوره ما لیسانس فیزیک، سه ساله بود. من بعد از گرفتن لیسانس به آمریکا رفتم و در دانشگاه برکلی کالیفرنیا به عنوان دانشجوی دکترا پذیرفته شدم، البته با این شرط که پس از یک‌سال امتحان بدهم و اگر در آن امتحان موفق شدم، دوره دکترا را ادامه بدهم وگرنه، فوق‌لیسانس می‌گرفتم و به ایران برمی‌گشتم. من بالاترین نمره را در آن امتحان جامع، از درس اپتیک گرفتم؛ درسی که استادش در دانشگاه تهران جناب دکتر حسابی بودند. آقای دکتر حسابی آدم فکوری بودند و جنبه‌های فلسفی فیزیک را هم اولین بار جناب دکتر حسابی به ما معرفی کردند.» به نظر وی در حق آقای دکتر «حسابی» ظلم کردند زیرا برخی درباره ایشان غلوها کردند، برخی دیگر هم که خواستند با این غلوها مقابله کنند، نقدهای تندی به او کردند. یعنی این طرف دوم ماجرا هم زیاده‌روی کرد و تقریبا ایشان را سکه یک پول کرد. دکتر «گلشنی» غلو در ستایش و نقد غیرمنصفانه دکتر «حسابی» را موجب مخدوش شدن چهره دکتر «حسابی» در جامعه ایران می‌داند و بر ضرورت اجتناب از افراط و تفریط در این زمینه تاکید می‌کند. به عقیده وی بعضی از کسانی که درباره دکتر «حسابی» صحبت کرده‌اند، راه افراط و تفریط در پیش گرفته‌اند. دکتر «گلشنی» می‌گوید: «ما نباید هیچکس را بت کنیم و به همه چیز او نمره ۲۰ بدهیم یا آنکه به همه چیز او نمره صفر بدهیم. حافظ می‌گوید عیب می‌جمله چو گفتی هنرش نیز بگوی، ولی در نقد جناب دکتر «حسابی» این نکته رعایت نشد.» وی یکی از غلوها درباره دکتر «حسابی» را بزرگ‌نمایی دیدار وی با «اینشتین» می‌داند. او می‌گوید آقای دکتر «حسابی» یک مذاکره ساده با «آلبرت اینشتین» داشته‌اند. ایشان می‌گفتند من نظریه‌ام را برای «اینشتین» توضیح دادم و او هم مرا به فرمی ارجاع داد. ماجراهایی هم که درباره این دیدار نقل می‌شود، نوعا به‌گونه‌ای است که بعید به نظر می‌رسد صحت داشته باشند. وی این تصور را که دکتر «حسابی» بهترین فیزیکدان ۷۰ سال گذشته ایران است، درست نمی‌داند و می‌گوید ما فیزیکدانان برجسته‌ای داشته‌ایم که با توجه به آثاری که از خودشان برجای گذاشته‌اند، در سطح جهانی بیشتر از دکتر «حسابی» تاثیرگذار بوده‌اند، مثل آقای دکتر «وفا» در دانشگاه هاروارد و آقای دکتر «مشحون» در دانشگاه میزوری. دکتر «گلشنی» عنوان «مرد علمی سال ۱۹۹۰» برای دکتر «حسابی» را درست نمی‌داند و در توضیح آن می‌گوید: «موسساتی وجود دارند که برای اشخاص نامه می‌نویسند و بیوگرافی اشخاص را هم برایشان می‌فرستند و از آنها می‌خواهند که آن را تصحیح کنند. بعد می‌گویند اگر می‌خواهید پس از انتشار این کتاب یک نسخه آن را برای شما بفرستیم، ۲۰۰ یا ۳۰۰ دلار بفرستید تا شما را مرد سال یا جزو چند نفر برگزیده فلان رشته علمی معرفی کنیم. موسسه کمبریج یکی از این موسسات است. من خودم ده‌ها نامه از این دست دارم. اما هیچ وقت به این نامه‌ها جوابی نداده‌ام.» اگرچه وی دکتر «حسابی» را در این ماجرا مقصر نمی‌داند، اما تاکید می‌کند احتمالا ایشان متوجه نشده‌اند که قصه چیست. به هر حال نباید چنین کاری می‌کردند و اگر فرم ارسالی موسسه کمبریج را پر کرده‌اند، اشتباه کرده‌اند.

قطب نما

درباره یک عاشق علم

از دوستداران ایران بت نسازیم

دکتر رضا منصوری*

استاد «حسابی» زمانی دکترای فیزیک گرفت و جوهر فیزیک تجربی نوین را درک کرد که در کشور ما هرکس که چهار عمل اصلی را بلد بود، میرزا می‌شد، هر کس توان محاسبه طلوع و غروب خورشید را داشت و مسلط به مثلثات دبیرستانی بود، منجم‌الدوله لقب می‌گرفت. وی زمانی به کار دانشگاهی رو آورد و از صاحب‌منصبی دوری گزید که هیچ زمینه کار دانشگاهی در بدوی‌ترین سطح آن وجود نداشت، چه رسد به جو علمی خوب که امروز هم از فراقش می‌نالیم. زمانی آموزش فیزیک دوره کارشناسی را یک‌تنه شروع کرد که هنوز در ایران نه فرستنده رادیو وجود داشت و نه گیرنده آن. زمانی کار آزمایشگاهی فیزیک را آموزش داد که اشراف‌زادگان ما از آن به عنوان کار عملگی دوری می‌جستند. هیچ نیرویی نمی‌تواند کسی را در چنین شرایطی به کار وا بدارد، مگر عشق بی‌حد به علم. «حسابی» عاشق بود و عشق به فیزیک را تا آخر عمر حفظ کرد. خصلتی که لازمه عالم بودن است و در ایران کم‌نظیر. «حسابی» در ۶۹ سالگی، هنگامی که ۴۲ از سال از آموزش دانشگاهی‌اش گذشته بود و ۹ سال از کشف لیزر در دنیا، در ایران لیزر را درس داد و جزوه بسیار روزآمدی مبتنی بر مقالات تحقیقاتی نوشت. کدام‌یک از فیزیکدان‌های ما، حتی در این دوران، این چنین روزآمد است؟ «حسابی» در ۷۰ سالگی تا اواخر شب در آزمایشگاه کار می‌کرد و به راه‌اندازی آزمایشگاه‌های گوناگون می‌پرداخت. این چنین بود که انجمن فیزیک ایران تصمیم گرفت از این استاد پیشکسوت تقدیر کند اما کسی فکر نمی‌کرد یک قدردانی ساده باعث این همه شرمساری اهل علم ایران بشود. از «حسابی»، بنیانگذار فیزیک دانشگاهی ایران دانشمندی در قد و قواره نیوتون و اینشتین ساخته‌اند. برخی نیز با پرداخت ۲۰۰دلار «اولین مرد علمی سال» تقلبی ایرانش کردند. می‌گویند دکتر «حسابی» در یک مراسم نوروزی، اینشتین، شرودینگر، فرمی، دیراک و بور را در منزلش دعوت می‌کند و این دانشمندان را مسحور تمدن ایران و آیین‌های ملی ما می‌کند. اخیرا نیز مشتی دروغ و اکاذیب در برخی رسانه‌ها و سایت‌های اینترنتی چاپ یا منعکس شده است. به تازگی عکسی از یک شخص در کنار اینشتین منتشر شده و ادعا کردند این شخص کنار اینشتین مرحوم «حسابی» است. ولی شخصی که در عکس کنار اینشتین ایستاده است، گودل (ریاضیدان مشهور) است، نه «حسابی»! مرحوم «حسابی» زمانی مقاله‌ای می‌فرستد برای مجله‌ای در پاریس در مورد آنچه کتب درسی مدارس ما، یا برپاکنندگان کتیبه‌ای در دانشگاه اصفهان، آن را نظریه‌ای بسیار عمیق و برتر از نظریه‌های اینشتین تلقی کرده‌اند. بنا به اسناد تاریخی این مقاله برای داوری به استاد سینج (Synge) نسبیت‌دان معروف داده می‌شود. داور متوجه می‌شود که مقاله دارای اشتباه محاسباتی است. به این ترتیب مقاله برای چاپ پذیرفته نمی‌شود. ما تا کی می‌خواهیم به این شرمندگی ادامه دهیم؟ تا کی رسانه‌های ما می‌خواهند به این وضعیت رسانه‌ای ادامه دهند؟ تا کی دانشگاه اصفهان می‌خواهد این سند بی‌سوادی ما را در آن دانشگاه حفظ کند و کتیبه‌ها را برنچیند؟ تا کی آموزش و پرورش ما می‌خواهد چندین نسل از بچه‌های بی‌گناه ما را با این حرف‌ها در مورد «حسابی» منحرف کند و نسل‌های بعدی را از مسیر سالم رشد علمی و توسعه باز بدارد؟ با این شیوه‌ها نمی‌توان عالم و دانشمند ساخت! قهرمان علمی کم از قهرمان جنگ ندارد و پیروزی در علم تنها با کار مستمر و ممارست فراوان حاصل می‌شود. از انسان‌های ساده زحمتکش و دوستدار ایران بت نسازیم و نسل‌ها را تباه نکنیم!

*استاد فیزیک
دانشگاه صنعتی شریف

آینه‌های مات

بخش‌هایی از کتاب «استاد عشق» تالیف «ایرج حسابی»

خاطرات و آینه‌های تودرتوی آرزوها

یکی از مهم‌ترین استدلال‌هایی که منتقدان وضع موجود دارند این است که بستگان دکتر «حسابی» درباره او بیش از اندازه اغراق و غلو می‌کنند. فرزند وی هم همیشه این موضوع را رد کرده است. در ادامه، بخش‌هایی از کتاب «استاد عشق» تالیف «ایرج حسابی» از سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را انتخاب کردیم. قضاوت درباره این سخنان را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

۱ اندکی بعد دریافتم که پدر دچار تبِ نوبه شده‌اند. پدر، روی تخت دراز کشیده بودند، می‌لرزیدند و مثل کوره در تب می‌سوختند. احساس می‌کردم، تختشان از شدت لرزه اندام‌شان به دیوار می‌خورد. (ص۱)

۲ دکتر تعریف می‌کرد: خانم (منظور مادر دکتر «حسابی») برایم تعریف می‌کردند که هنوز چند ماهی از تولدم نگذشته بود که مرا در بغل گرفته بودند و برادرم در بغل و دامان حاجیه طوبی خانم، مادربزرگم بود. مرحوم آقای «نصرالسلطان عسگری» که نوه دایی مادرمان می‌شدند و از افراد برجسته و سرشناس فامیل بودند و ضمنا مقام والایی در دادگستری داشتند، انسانی با فضیلت و دنیادیده بودند و سرد وگرم روزگار چشیده. ایشان به خانه ما آمده بودند تا ما را ببینند. اول برادرم محمد را در بغل گرفتند و درباره آینده او گفتند: من حدس می‌زنم محمد وقتی که بزرگ شود، درس بخواند و طبیب بشود. فکر و طبعش هم طوری است که ثروت زیادی گرد می‌آورد. بعد «نصرالسلطان» مرا در آغوش می‌گیرند و مدت طولانی‌ای در چشمانم نگاه می‌کنند و بعد می‌گویند: این پسر عجیب است! عجیب! محمود آدم فوق‌العاده‌ای خواهد بود. جامع‌العلوم خواهد شد. او دانشمند می‌شود و افراد بسیاری از او سود خواهند برد. نام او جاودان خواهد شد اما با این همه مال و منال چندانی به دست نخواهد آورد.» (ص۲۲)

۳ ایشان بعد از آموختن زبان‌های فرانسه، انگلیسی، عربی، ایتالیایی، سانسکریت، یونانی، لاتین، پهلوی، اوستا، ترکی و روسی، حدود ۳۸ سال پیش در سفری که به آلمان با من و خواهرم رفتند، برایشان مشکلی پیش آمد. در یک مغازه اسباب‌بازی‌فروشی، نتوانستند اسم یک اسباب‌بازی را به یک خانم فروشنده آلمانی‌زبان بگویند و برای ما آن را بخرند. در همان موقع تصمیم گرفتند آلمانی یاد بگیرند و به مدت ۳۸سال هر شب آلمانی می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند تا بالاخره یک آلمانی‌دان دایمی شدند. (ص۷۷)

۴ خانم «دوریس» که رییس کتابخانه دانشگاه ژنو بود و شوهرش کتابفروشی خصوصی بزرگی در ژنو داشت و پدرم موجبات ازدواج آنها را فراهم کرده بودند، هر دو از دوستان قدیمی پدرم بودند. او در نامه‌اش خطاب به پدرم نوشت: من احساس می‌کنم با یک فیلسوف بزرگ آلمانی‌الاصل مکاتبه می‌کنم و شوخی جالبی را در یکی از نامه‌هایش با پدرم مطرح کرد که: «با اینکه من استاد زبان آلمانی دانشگاه ژنو هستم و کتابخانه آلمانی‌زبان اینجا را اداره می‌کنم اما هر وقت نامه شما می‌رسد چندبار به دیکسیونر (فرهنگ لغات) مراجعه کنم تا معنی لغات نامه‌های آلمانی را که برایم می‌نویسید، پیدا کنم.» (ص۷۸)

۵ من از میان چندهزار داوطلبی که تقاضاهایشان را برای ارایه کارهایشان، برای پروفسور «اینشتین» فرستاده بودند، به عنوان یکی از پنج نفر انتخاب شدم. بلافاصله به پرینستون آمدم و برای ملاقات با «اینشتین» به کرسی او رفتم. با دستیار یا به اصطلاح آسیستان او، پروفسور «شتراووس» ملاقات کردم. او خود فیزیکدان معروفی بود. دو روز کامل برای بررسی نظریه من وقت گذاشت. بعد از دو روز گفت: نظریه شما خیلی پیشرفته به نظر می‌رسد و متاسفانه بررسی آن از حد من خارج است. بهتر است موضوع را با خود «اینشتین» در میان بگذارید... . نظریه خود را برای استاد بیان کردم، «نظریه بی‌نهایت بودن ذرات». استاد پس از اینکه نظریات مرا شنید به ورقه‌های محاسبات من که چندین دفترچه بزرگ بود، نگاهی انداخت. نکاتی را خواند و لبخندی زد و گفت: بهتر است، به من فرصت بدهید. یک ماه بعد، وقت ملاقات و جلسه بعدی بحث من با «اینشتین» تعیین شد. وقتی به دیدار او رفتم، برخوردش بسیار صمیمی‌تر بود و با علاقه بیشتری به من نگاه می‌کرد. وقتی در کنار هم قرار گرفتیم، با سادگی گفت: در طول این یک ماه، خوب مرا مشغول کردید، به عنوان کسی که در فیزیک تجربه‌ای دارد، باید با شهامت به شما بگویم، نظریه شما در آینده‌ای نه‌چندان دور، علم فیزیک را در جهان متحول خواهد کرد.